

نهاد دادرها

صادق دلیر*

در طی ۹ سالی که در دادگستری، دادرها نبوده است در سازمان قضایی نیروهای مسلح دادرها وجود داشته است. بررسی قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی انقلاب که به قانون احیای دادرها معروف شده است نیاز به نگرشی کلی به مقررات آیین دادرسی کیفری سابق و پیشینه تاریخی آن دارد.

از نظر تاریخی نهاد دادرها یک نهاد فرانسوی است که از کشور فرانسه به دیگر کشورها وارد شده است. در کشور ما بعد از انقلاب مشروطه با تشکیلات دادرها روبرو هستیم و جزء اولین قوانینی که بیان‌کننده تشکیلات و مقامات دادرها و اختیارات آنها است قانونی به نام «اصول تشکیلات عدلیه» می‌باشد که در سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ تصویب شده است که در این قانون ما دادرها را تحت اداره مدعیان عمومی داریم که بعداً به پارکه تغییر نام پیدا کرده است، دادستان یا رئیس دادرها به عنوان وکیل جماعت یا مدعی‌العموم است، دادیار به عنوان وکیل عموم تلقی می‌شود و بازپرس هم قاضی تحقیق و بعداً مستنطق است.

در سال ۵۸ لایحه تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که تصویب شد، دادرهای استان از سیستم کیفری حذف شد. ماده ۸ این قانون وظایف و اختیارات دادرهای استان را که در معیت دادگاه‌های استیناف به دعاوی رسیدگی می‌کردند وظیفه آنها را به عهده دادرهای شهرستان گذارد و ما از آن تاریخ دادرهای استان را از سیستم کیفری حذف

* قاضی دادگاه‌های نظامی و دانشجوی دوره دکترای دانشگاه شهید بهشتی.

شده می‌بینیم. سه سال بعد در سال ۶۱ قانون اصلاح موادی از آیین دادرسی کیفری مطرح شد، عنوان دادرسی شهرستان هم به دادرسی عمومی تغییر پیدا کرد و ما از سال ۶۱ به بعد هست که دادرسی عمومی داریم، اما در کنار دادرسی‌های عمومی، دادرسی‌هایی داریم به عنوان دادرسی اختصاصی که در مقررات کیفری ما تا قبل از انقلاب، دادگاه‌های نظامی را به عنوان تنها محکمه اختصاصی داشتیم که در معیت آنها هم دادرسی‌های نظامی کار می‌کردند.

دومین دادرسی اختصاصی که بعد از انقلاب تصویب شد دادرسی انقلاب است که در واقع تأسیس این دادسرا به اوایل انقلاب برمی‌گردد که آیین‌نامه دادگاه‌های انقلاب در سال ۵۸ تصویب شد. در سال ۶۲ قانونی به نام «تعیین صلاحیت دادگاه‌ها و دادسراها و دادگاه‌های نظامی تصویب شد که این قوانین تا سال ۱۳۷۲ ادامه داشتند. همراه با حذف دادرسی عمومی، دادرسی انقلاب را هم از سیستم کیفری خود حذف کردیم. آخرین دادگاه اختصاصی هم، دادگاه ویژه روحانیت است که شروع به کار این دادگاه و دادسرا باید در اوایل انقلاب پی‌گیری کنیم که این دادگاه طبق فرمان امام خمینی (ره) تأسیس شد. چند سال (۱۳۶۹) بعد آیین‌نامه دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت تصویب شد. این دادسرا از حاکمیت قوه قضائیه خارج است و مستقیماً زیر نظر ولی امر است و نهایتاً در ماده ۵۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی در سال ۷۹ موجودیت این دادگاه و دادسرا به رسمیت شناخته شد و ادامه فعالیت این دادسرا تا زمانی که مقام رهبری فعالیت آنها را لازم بداند کماکان به قوت خود باقی است.

ایشان در ادامه سخنان خود گفتند:

پس از اصلاح قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۵۲، ما مواجه هستیم با دو سلسله مقامات در تحقیقات مقدماتی: دادستان و دادیاران آن، در امور حنجه‌ای و بازپرس در جرایم حنجه‌ای یا به تعبیر کلی‌تر جرایمی که در صلاحیت دادگاه جنایی سابق بود. دادگاه جنایی سابق هم جرایمی را رسیدگی می‌کرد که یا جنایت بودند و یا حنجه‌هایی بودند که به تبع امر جنایی مطرح می‌شدند. در قانون جدید همین تفکیک پذیرفته شده، ولی آن ملاک‌های حنجه و جنایت از بین رفته است.

صلاحیت بازپرس و دادستان برای تحقیقات مقدماتی جرایمی است که در حیطه صلاحیت دادگاه کیفری استان است. تحقیقات مقدماتی جرایمی که در حیطه صلاحیت دادگاه کیفری است به عهده بازپرس و سایر موارد تحقیقات مقدماتی آن به عهده دادستان یا دادیاران آن است از نظر اظهار عقیده در دادسرا اصل «سلسله مراتب» مطرح

است. در قانون جدید هم این اصل مورد پذیرش قرار گرفته است. بند (ز) ماده ۳ می‌گوید که کلیه قرارهای دادیار باید به موافقت دادستان برسد و امکان تحقق اختلاف بین آنها وجود ندارد. البته این اصل به طور کلی تر قبلاً در ماده ۶۲ اصول تشکیلات عدلیه مطرح شد و می‌گفت: وکلای عمومی و معاونین از حیث اظهار عقیده تابع مدعی‌العموم هستند و در زمان حضور دادگاه هم به عنوان مدعی‌العموم اظهار عقیده می‌کنند، که یک بحث کلی تر را مطرح می‌کرد، ولی در قانون جدید فقط همین را گفته که قرارهای دادیار باید با موافقت دادستان باشد و دادیار حق اختلاف نظر با دادستان را ندارد. ظاهر این عبارت ناظر به قرارهای نهایی است، ولی می‌توان از آن برداشت کرد که در بعضی قرارها مثل قرار بازداشت موقت که در مورد بازپرس نیاز به موافقت و اظهار نظر دادستان است. البته دادیار هم اگر این قرار بازداشت موقت را صادر کند دادستان باید موافقت کند.

اصل سلسله مراتب دادسرا منصرف از مقامی است که بازپرس گوئیم. یعنی بازپرس در دادسرا قاضی مستقلی است که جز در مواردی محدود هیچ اجباری به تبعیت از نظر دادستان ندارد. این موارد هم مانند مواردی است که در قانون جدید هم نمونه‌اش ذکر می‌شود. مثلاً در تخفیف تأمین یا تکمیل تحقیقات، بازپرس حق مخالفت با نظر دادستان را ندارد. یک موضوعی که در این قانون باید به آن توجه شود بحث قرارهای تأمین است و مهم‌تر از همه قرار بازداشت موقت. در قانون جدید پیش‌بینی کرده که اگر دادستان با نظر بازپرس موافق نباشد نظر دادستان ارجح است، در اینجا اشاره به مقررات قبل لازم است. اما در ماده ۳ اصلاحی پیش‌بینی شده بود که بازپرس می‌تواند رأساً یا به تقاضای دادستان قرار بازداشت موقت را صادر کند.

ما در ماده ۳۸ قانون آیین دادرسی کیفری همین بحث را داشتیم که آنجا بازپرس می‌توانست رأساً یا به تقاضای دادستان قرار بازداشت موقت را صادر کند، اما در ماده ۳۸ پیش‌بینی شده بود که در صورت مخالفت دادستان با قرار بازداشت موقت، بازپرس مکلف به قبول نظر دادستان نیست و امکان اختلاف نظر بین بازپرس و دادستان بود. در موارد اختلاف نهایتاً دادگاه حل اختلاف می‌کرد که نظر بازپرس یا دادستان کدام صحت دارد.

در همان زمان در سال ۱۳۳۷ یک اصلاحیه‌ای در قانون آیین دادرسی کیفری انجام شده بود. در ماده ۱۶۹ قانون بحثی مطرح کرده تحت عنوان بحث تخفیف یا تشدید تأمین. آن طریقی که دادستان شهرستان می‌تواند در جریان تحقیقات از بازپرس تقاضای

تشدید یا تخفیف تأمین را بکنند، در صورت تقاضای تخفیف، بازپرس مکلف به قبول است، اما در صورت تقاضای تشدید اگر بازپرس موافق نباشد پرونده جهت حل اختلاف به دادگاه ارسال می‌شود.

بعضی می‌گفتند که ماده ۱۶۹ با توجه به تاریخ تصویب آن که سال ۱۳۳۷ بود بنابراین بحثی که در ماده ۳۸ هم بود تحت‌الشعاع خودش قرار می‌دهد، یعنی بازپرس در قرار بازداشت موقت حق این را هم ندارد که با دادستان اختلاف نظر کند، اما به نظر بنده با توجه به اینکه اگر ما ماده ۱۶۹ را قبل از اصلاح ۱۳۳۷ هم ببینیم نادرستی این نظریه مشخص می‌شود.

به لحاظ همین برداشت‌ها در واقع دو نظریه تا قبل از سال ۷۳ وجود داشت که بعضی می‌گفتند بازپرس در صدور بازداشت موقت اگر دادستان موافقت نکرد ملزم به تبعیت است، ولی همان‌طور که ذکر شد این تفکیک صحیح نبود، ولی قرار بازداشت حکم خاص خودش را داشت که در ماده ۳۸ ذکر شده بود و ماده ۱۶۹ هم به اصطلاح تعارضی با آن نداشت و صرفاً به قرارهای غیربازداشت موقت اختصاص داشت.

اما این ابهام در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ کماکان ادامه پیدا کرد که در ماده ۳۳ این قانون هم می‌گوید که قرار بازداشت توسط قاضی دادگاه صادر و به تأیید رئیس حوزه قضایی محل می‌رسد. باز هم ضمانت اجرایی در مورد امکان اختلاف پیش‌بینی نکرده بودند و نظریه‌ای هم که در این قانون پذیرفته شده بود این بود که اگر تأیید رئیس حوزه قضایی و یا معاون وجود نداشته باشد بنابراین، این قرار بازداشت موقت تلقی نمی‌شود و رئیس دادگاه مکلف است که قرار دیگری در مورد شخص صادر کند. البته در این که دادستان نظرش به بازپرس ترجیح داده شده دلایلی مختلفی ممکن است ذکر شود: اول اینکه دادستان با توجه به تجربه کاری بیشتر، از بازپرس مجرب‌تر است و دلیل دوم اینکه حفظ حقوق عمومی که بازداشت موقت هم به عنوان ابزاری در این زمینه مورد توجه قرار می‌گیرد وظیفه دادستان است و بازپرس در مواردی که دادستان نیازی به بازداشت موقت نمی‌بیند بر مبنای ضرب‌المثل «کاسه داغ‌تر از آتش» از محدوده خود بیشتر عمل می‌کند، اما در مقابل هم می‌شود دلایلی آورد برای اینکه همان سیستم، سیستم بهتری بود اول اینکه از نظر سوابق درست است که دادستان باید از نظر عملکرد قبلی از بازپرس بالاتر باشد، ولی عملاً می‌بینیم که خیلی از ملاحظات غیر حقوقی در انتصاب دادستان وجود دارد که این تفوق علمی و قضایی دادستان بر بازپرس را ما همیشه مشاهده نمی‌کنیم. نکته دوم اینکه به فرض هم که ما در مورد دادستان این

فرضیه را بپذیریم، این اختیارات دادستان به معاون او و دادیاران هم طبق قانون تفویض شده است. بنابراین، تفوق قضایی وقتی که دادیار قرار بازداشت موقت بازپرس را مخالفت می‌کند منتفی است.

نکته‌ای که از بعد عملی در خیلی از موارد به کار می‌رود به لحاظ تسلط بازپرس و مهارت خاص او در پرونده بازپرس احساس لزوم بازداشت موقت را دارد و در واقع به عنوان ابزاری که می‌گوییم بازپرس قاضی مستقلاً است مفید است. البته ما از بازداشت موقت حمایت نمی‌کنیم، ولی در بعضی موارد اینکه بازپرس مستقل باشد صدور بازداشت موقت به نحوی تأمین‌کننده استقلال نظر قضایی است که در اظهار نظر ماهوی بعداً می‌خواهد ارائه کند.

در قانون جدید بحث اخلاف بازپرس و دادستان در مواردی پیش‌بینی شده که به مرور اشاره می‌شود:

اول بحث اختلاف در صلاحیت محلی و ذاتی است که این موضوع قبلاً هم در قانون آیین دادرسی کیفری بوده است و تغییری از این جهت نداریم و اگر بین بازپرس و دادستان در مورد صلاحیت ذاتی و صلاحیت محلی اختلاف حاصل شود در اینجا دادگاه باید حل اختلاف کند.

اما مورد بعدی که در قانون جدید در مقایسه با قانون قدیم می‌توان دید بحث اخلاف در مورد نوع جرم است. در بند ۵ ماده ۱۳ از موارد اختلاف بین بازپرس و دادستان به این مورد اشاره شده است که حل آن نیاز به نظر دادگاه دارد. اما در ماده ۳۸ قانون آیین دادرسی کیفری سابق این قسمت از موارد اختلافی نبود و می‌گفت که در صورتی که بین بازپرس و دادستان در مورد نوع جرم اختلاف باشد پرونده به دادگاهی که دادستان صالح می‌داند ارسال می‌شود. ظاهر آن عبارت این بود که در واقع هیچ‌گونه ابهامی در نوع جرم از حیث حنجه و جنایت نبود تا پرونده به دادگاه جنایی برود که می‌گفتند دادستان که می‌خواهد کیفرخواست را صادر کند تعیین عنوان جرم هم به عهده او است.

در برخی موارد فرض کنید اختلاف هست که عمل انجام شده سرقت مسلحانه است یا محاربه است که این دو جرم هم از نظر مجازات و هم از نظر مرجع رسیدگی متفاوتند که یکی در صلاحیت دادگاه‌های عمومی و دیگری در صلاحیت دادگاه انقلاب است.

بنابراین، در قانون جدید بحث اختلاف در نوع جرم پیش‌بینی شده است که در اینجا هم دادگاه حل اختلاف می‌کند. در مورد قراردادهای نهایی که بازپرس صادر می‌کند از جمله قرار منع تعقیب، موقوفی تعقیب و عدم صلاحیت. اصول کلی موجود در قانون

جدید چندان تفاوتی با اصول قانون سابق ندارد. فقط در مورد قرار منع تعقیب باید اشاره کرد که به دو دلیل صادر می‌شود. یکی به لحاظ جرم نبودن عمل و دیگری هم به لحاظ فقد دلیل. عبارات مختلفی در این زمینه به کار رفته که برگشت هر یک از این عبارات به این دو مقوله است.

در ماده ۱۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده بود که قرار منع تعقیب اگر به لحاظ فقد دلیل صادر شود، قطعی است، اما اگر بعداً دلایل کشف شود با اجازه دادگاه می‌توان دوباره متهم را تعقیب کرد. این موضوع بدون تغییر در قانون جدید هم پیش‌بینی شده است، اما قسمت دوم ماده ۱۸۰ ناظر به منع تعقیبی است که به لحاظ جرم نبودن عمل صادر می‌شود که این مورد در اصلاحات آیین دادرسی کیفری تغییر پیدا کرد.

در قانون جدید پیش‌بینی شده اگر بازپرس در اظهار نظر نهایی عقیده به منع تعقیب یا موقوفی تعقیب داشته باشد نظر خودش را اعلام می‌کند، اما اگر نظر بازپرس به تقصیر متهم بود قرار مجرمیت صادر می‌کند. در این بحث ما مواجه می‌شویم با یکی از انواع قرار به نام قرار تعلیق تعقیب که البته نوعاً در مورد بازپرس نبود و در مورد دادیار بود.

ادعاینامه دادستان که به عنوان کیفرخواست تلقی می‌شود هم در قانون آیین دادرسی کیفری داشتیم و هم در قانون آیین دادرسی کیفری جدید. البته بعضی موارد در قانون جدید اضافه شده است مثلاً مشخصات کامل‌تر است، اما یک نکته‌ای که قبلاً بود و الان وجود ندارد این است که در ماده ۱۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری یکی از نکاتی که ذکر آن در کیفرخواست الزامی بود این مورد است که متهم بی‌تقصیر است یا مقصر، اما در قانون جدید ما این مورد را نداریم.

در آن زمان بعضی‌ها می‌گفتند که وقتی دادستان کیفرخواست صادر می‌کند، یعنی تقاضای مجازات می‌کند، چگونه می‌توان بگوید که متهم بی‌تقصیر است، یعنی به نحوی ذکر بی‌تقصیری متهم در کیفرخواست متضمن نقض غرض است. اما جواب این سؤال که در کتب آیین دادرسی کیفری هست این بود که در مواردی که دادستان در کیفرخواست اعلام بی‌تقصیری متهم را می‌کند در واقع منحصر به دو مورد است، یکی اینکه بازپرس و دادستان بر سر قرار منع تعقیب توافق دارند (منع یا موقوفی تعقیب) اما به دلیل شکایت و اعتراض شاکی خصوصی، دادگاه علی‌رغم نظر بازپرس و دادستان، قرار منع تعقیب را فسخ کرد و قرار جلب متهم به محاکمه را صادر کرده است که در اینجا دادستان هر چند اعتقاد به مجرمیت ندارد، اما باید کیفرخواست خلاف عقیده خودش صادر کند.

مورد دوم هم وقتی است که بین دادستان و بازپرس اختلاف است و دادستان در اینجا

نظر به منع تعقب دارد. بازپرس نظر به مجرمیت و دادستان نظر به منع تعقیب دارد و در نتیجه دادگاه در مقام حل اختلاف، نظر بازپرس را تأیید می‌کند که در این مورد دادگاه وقتی نظر بازپرس را تأیید می‌کند دادستان علی‌رغم نظر خودش باید کیفرخواست صادر می‌کند.

در بحث کیفرخواست ما مبحث کیفرخواست شفاهی را که قبلاً داشتیم الان نداریم. کیفرخواست شفاهی در ماده ۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده بود. در امور حنجه‌ای پیش‌بینی کرده بودند که اگر متهم حاضر باشد، تحقیقات کامل باشد، و شاکی خصوصی وجود نداشته باشد یا از شکایت خودش گذشت کرده باشد دادستان می‌تواند بلافاصله تعقیب کیفری را در دادگاه مطرح کند و شفاهاً بیان ادعا کند، یعنی بجای تنظیم کیفرخواست کتبی، در دادگاه حاضر شود و حضوراً و شفاهاً از دادگاه تقاضای مجازات متهم را بکند که در قانون جدید کیفرخواست شفاهی را نداریم و در واقع داستان این اختیار را دیگر ندارد.

مواردی هست که به عنوان موارد ممنوعیت دخالت دادرسی نام می‌بریم که این موارد در تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی ذکر شده است. یکی موارد مربوط به حد زنا و لواط است و دیگری جرایمی که مجازات قانونی آن جزای نقدی تا یک میلیون ریال یا سه ماه حبس است و مورد آخر هم جرائم اطفال است که در این‌گونه موارد دادرسی اختیاری ندارد و پرونده مستقیماً در دادگاه مربوطه مطرح می‌شود مگر اینکه دادستان ضرورت تحقیق راجح به سایر جهات را احراز کند مثلاً اگر جرایم زنا و لواط است ممکن است دادستان از بعد تشکیل باند فساد و فحشا وارد این قضیه شود یا راهنمایی و رانندگی مثلاً به صرف نداشتن گواهی‌نامه می‌گوید چون گواهی‌نامه نداشتن منجر به قتل در یک تصادف رانندگی بود، نهایتاً سنجش جمیع جهاتش باید در یک محکمه انجام بگیرد که نیاز به تحقیقات مقدماتی است که البته در مورد بند دوم که اشاره شد جزای نقدی و مجازات حبس تا سه ماه یک اختلاف نظری است که اختلافی هم با آیین‌نامه شورای حل اختلاف دارد. در ماده ۷ آیین‌نامه مواردی پیش‌بینی کرده‌اند که جرایم را به جای دادگاه کیفری در شورای حل اختلاف رسیدگی کنند، ولی از این جهت مشترکند که مواردی که خارج از صلاحیت دادگاه باشد از صلاحیت دادرسی هم خارج است. بنابراین، صلاحیت دادرسی و دادگاه با هم در آنجا این مشکل را دارد.

نکته‌ای که در مورد یکی از ایرادات این قانون که در بحث اعتراض به بازداشت موقت و حل اختلاف است گفته شد که قبلاً با توجه به اینکه دادرسی انقلاب و

داسرای عمومی داشتیم حل اختلاف راجع به هر یک از جرائمی که در صلاحیت اینها بود با دادگاه مربوطه بود و پرونده هم تفکیک شده بود، اما در حال حاضر چون داسرای عمومی و انقلاب یک پارچه است، ولی حل اختلاف راجع به بازداشت موقت یا اعتراض به بازداشت موقت و هم چنین حل اختلاف راجع به منع یا موقوفی تعقیب آمده که این موارد در صلاحیت دادگاه مربوطه است. اگر تمام جرائم در یک پرونده در صلاحیت دادگاه عمومی یا انقلاب باشد این بحث پیش نمی آید، اما ممکن است بعضی از جرائم در صلاحیت دادگاه عمومی و دادگاه انقلاب باشد، مثلاً فرض کنیم شخصی متهم به حمل مشروب در حیطه صلاحیت دادگاه عمومی و حمل مواد مخدر در حیطه صلاحیت دادگاه اختصاصی است، در مورد این شخص مثلاً فرض کنیم قرار بازداشت موقت صادر می شود کدام دادگاه صالح است؟ در قانون جدید اشاره ای نشده است یا فرض کنیم اختلاف نظر می شود بین بازپرس با دادستان در مورد منع تعقیب راجع به جرمی که در صلاحیت دادگاه عمومی است و جرمی که در صلاحیت دادگاه اختصاصی است (دادگاه انقلاب) دادگاه می باید حل اختلاف کند. پیشنهادهای مختلفی می توان در این مورد مطرح کرد، ولی در هر جایی که نتوانیم ضابطه ای برای این قضیه پیدا کنیم به قاعده کلی مراجعه می کنیم که می گوید اصل بر صلاحیت دادگاه های عمومی است مگر در مواردی که صریحاً در صلاحیت دادگاه اختصاصی قرار داده شده است.

آخرین نکته بحث شرکت دادستان در جلسات دادگاه است. در این قانون هر چند ما قبلاً هم داشتیم ولی در واقع قانون به کلمات مرده ای مبدل شده بود. در قانون جدید مجدداً این بحث احیا شد که ضرورت شرکت دادستان یا نماینده آن در جلسات دادگاه است. این بحث در چند مورد پیش بینی شده است. اول در دادگاه کیفری استان که دادستان شهرستان مرکز استان یا معاونش یا یکی از دادیارانش در تمام جلسات شرکت می کنند. دوم در دادگاه های عمومی جزایی و دادگاه انقلاب سوم در دادگاه های تجدیدنظر استان در زمانی که به امور کیفری رسیدگی می کنند.

البته با توجه به تعداد جلسات دادگاه ها و استعدادی که در حال حاضر داسرا دارد عملاً اجرای این امر بعید به نظر می رسد. اگر واقعاً به جدیت تأمین کادر قضایی شود و نماینده داسرا در تمام جلسات دادگاه های کیفری حضور داشته باشد این امر گام مؤثری است در احیای حقوق جامعه و حمایت از حقوق متهم و به طور کل حمایت از حقوق طرفین دعوی.